

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقه واجتهاد

دوفصلنامه علمی - تخصصی
سال هفتم، شماره سیزدهم (بهار و تابستان ۱۳۹۹)



هیئت تحریریه به ترتیب حروف الفبا

- سید جواد حسینی خواه (استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم و مدرس دانشگاه)
- محمدجعفر طبسی (مدرس دانشگاه و استاد حوزه علمیه قم)
- سید علی علوی قزوینی (دانشیار دانشگاه تهران، پردیس فارابی)
- ابوالقاسم علیدوست (دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی)
- محمدجواد فاضل لنکرانی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)
- محمدرضا فاضل کاشانی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)
- محمد قائنی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)
- محمدعلی قاسمی (استاد حوزه علمیه قم و مدرس جامعة المصطفی العالمیه)
- محمدمهدی مقدادی (دانشیار دانشگاه مفید قم)
- سید محمد نجفی یزدی (استادیار جامعة المصطفی العالمیه)

نمایه شده در پایگاه‌های:

Magiran (بانک اطلاعات نشریات کشور)

Noormags (پایگاه مجلات تخصصی نور)

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار (عج)،

معاونت پژوهش، دفتر فصلنامه فقه و اجتهاد

تلفن: ۳۷۷۴۹۴۹۴ - ۰۲۵

دورنگار: ۳۷۷۳۰۵۸۸ - ۰۲۵

سامانه فصلنامه: www.mags.markafeqhi.com

پست الکترونیکی: mags@markazfeqhi.com

قیمت: ۴۰۰۰۰۰ ریال

صاحب امتیاز:

مرکز فقهی ائمه اطهار (عج)

مدیر مسئول:

آیت الله محمدجواد فاضل لنکرانی

سر دبیر:

علی نهواندی

دبیر تحریریه:

مهدی مقدادی داودی

دبیر اجرایی:

مهدی مقدادی داودی

ویراستار:

وحید حامد

مترجم انگلیسی:

سید محمد سلطانی

مترجم عربی:

حبیب ساعدی

طراح:

حمیدرضا پورحسین

صفحه آرا:

محسن شریفی

Analyzing Intellectual and Scriptural Arguments About Wahn

Ali Asqar Honarmand¹

Abstract

Wahn of religion means that the religion [of Islam] to be presented as baseless and weak. The issues which result in wahn is considered forbidden. Despite its great importance, the arguments for this rule is not discussed in jurisprudential works. The present article makes a thorough study on this subject and discusses its arguments. The results show that the verse, hadiths and the intellectual argument referred to as reasons for unlawfulness of issues implying wahn, are refutable. The only reason is 'Irtikāz al-Mutasharri'ah which can be applied in two cases: the issues with no religious ruling, and multiplying the unlawfulness of unlawful acts.

Keywords: Wahn of religion, Wahn of Mazhab, Arousing Hatred of the religion

فقه و اجتهاد

دوفصلنامه علمی - تخصصی
سال هفتم، شماره سیزدهم (بهار و تابستان ۱۳۹۹)
تاریخ ارسال، ۱۳۹۹/۰۸/۲۲
تاریخ پذیرش، ۱۴۰۰/۰۱/۲۸

واکاوی ادله عقلی و نقلی وهن دین

علی اصغر هنرمند^۱

چکیده

وهن دین به معنای سست و ضعیف نمایان شدن دین و از جمله عناوین متعارفی است که بر برخی موضوعات، منطبق شده است و سبب حکم به حرمت می‌شود. در عین حال با وجود اهمیت فراوان این موضوع، در کتاب‌های فقهی حکم و ادله آن بررسی نشده است؛ از این رو نوشتار حاضر با روش تحلیلی - اجتهادی در راستای تدارک این مهم، به بررسی تفصیلی حکم وهن دین پرداخته و ادله آن را تحلیل و بررسی می‌کند. در اثبات حرمت این عنوان به قرآن، روایات، عقل و ارتکاز متشرعه و در مقابل در مورد نفی حرمت آن به چند روایت تمسک شده است. پس از بررسی ادله یادشده آشکار شد دلالت آیه، روایات و دلیل عقلی، ناتمام و ارتکاز متشرعه تنها در دو مورد احراز شدنی است: مورد اول، عدم جواز فعلی که خالی از حکم شرعی است و مورد دوم، تشدید حرمت فعل حرام. در نتیجه حکم اولی افعال مورد بحث - در غیر از دو مورد یادشده - به قوت خود باقی است.

واژگان کلیدی: وهن دین، وهن مذهب، تنفیر از دین، بدنام کردن دین.

مقدمه

وهن دین از جمله موضوعاتی است که در زمره عناوین ثانویه تحریم شمرده می‌شود. از سویی با مراجعه به کتاب‌های فقهی درمی‌یابیم این عنوان تحلیل و بررسی نشده است و تنها در برخی فتاوا با مفروض دانستن حرمت آن، بر مواردی همچون اجرای علنی حدود، مخالفت با قوانین کشورهای غیراسلامی و بعضی عزاداری‌ها تطبیق شده است. با وجود اهمیت این موضوع، در میان تحقیقات و مقالات موجود نیز به ندرت به شکل تفصیلی به ادله این عنوان پرداخته شده است که از جمله می‌توان مقاله «نگاهی دیگر به وهن دین و مذهب» نوشته بلال شاکری را نام برد. مقاله حاضر با گام برداشتن در راستای رفع این کمبود، به تبیین و تفصیل ادله وهن دین پرداخته و وجوه حرمت و جواز آن را به تفصیل و به صورت کبروی و بدون تطبیق بر مصادیق خارجی تحلیل و بررسی می‌کند. در ابتدا با بیان معنای لغوی، معنای اصطلاحی و عناوین مشابه، به مفهوم‌شناسی وهن دین پرداخته می‌شود، سپس هریک از ادله حرمت و عدم حرمت نقد و بررسی می‌شود.

۱. مفهوم‌شناسی وهن دین

نقش محوری موضوع در تحقیق و پژوهش ایجاب می‌کند تعریف و تبیین دقیق آن از اهمیت بسزایی برخوردار باشد. این بخش در طی سه مرحله (معنای لغوی، معنای اصطلاحی و عناوین مشابه) عهده‌دار این وظیفه است.

۱-۱. معنای لغوی وهن دین

جوهری در صحاح می‌گوید: وهن به معنای ضَعْف است (جوهری، بی‌تا، ج ۶، ص ۲۲۱۵). فراهیدی در کتاب العین و ابن منظور در لسان العرب وهن را به معنای ضعف در عمل، شیء، استخوان و مانند آن دانسته‌اند (فراهیدی، بی‌تا، ج ۴، ص ۹۲؛ ابن منظور، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۴۵۳). راغب اصفهانی در مفردات معنا را ضعف از جهت خلقت یا اخلاق و رفتار می‌داند (راغب اصفهانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۸۸۷). دیگر لغویان نیز تعبیر مشابهی به کار برده‌اند (ر.ک: فیومی، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۷۴؛ فیروزآبادی، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۸۵).

هرچند قیود تعاریف یادشده متفاوت است؛ ولی مقصود یکی است و ذکر عمل و غیر آن در متعلق ضعف، به جهت بیان موارد و مصادیق است. بنابراین وهن در لغت به معنای ضعف و ضعیف شدن است.^۱

نتیجه: معنای لغوی وهن عبارت است از «ضعیف شدن دین».

۱-۲. معنای اصلاحی وهن دین

در میان آیات و روایات، معنای جدیدی برای وهن دین بیان نشده است و از همین رو باید گفت طبق قاعده، وهن دین در ادله شرعیه معنایی غیر از معنای لغوی خود یعنی ضعف دین ندارد. هرچند مقتضای بعضی از آیات و روایات (ر.ک: آل عمران: ۱۴۶؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵۵، ص ۵۱۷ و ج ۸ ص ۱۷؛ شریف رضی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۶، خ ۱۰۴) که دو لفظ «وهن» و «ضعف» را در کنار یکدیگر ذکر کرده‌اند، وجود تفاوت و نفی عینیت معنای این دو واژه است (چنان‌که در کتاب *الفروق فی اللغة*، (ج ۱، ص ۱۰۸) وجهی در تفاوت این دو کلمه بیان شده است)؛ لکن وجود تفاوتی جزئی میان این دو واژه، ضروری به اصل معنا وارد نمی‌کند. با این حال امروزه این عنوان به اصطلاح جدیدی تبدیل شده و به کار می‌رود که اخص از معنای لغوی خود است. توضیح مطلب این است که در معنای لغوی وهن دین (ضعیف شدن دین) دو احتمال متصور است:

۱. ضعیف شدن دین با صرف نظر از دیدگاه دیگران؛
۲. ضعیف شدن دین نزد دیگران و به تعبیر دیگر ضعیف جلوه نمودن دین در نگاه ناظر خارجی.

در معنای اول هر آنچه تضعیف آن تضعیف دین قلمداد می‌شود، مورد توجه واقع شده است؛ برای نمونه تضعیف لشکر اسلام با فروش سلاح به دشمن در حال جنگ یا فرار از میان جنگ از این قسم شمرده می‌شود. در مقابل، معنای دوم قرار دارد که در آن خصوص ضعیف و سست نمایان شدن دین در نگاه دیگران مدنظر

۱. بنابر تصریح لغویان (ر.ک: جوهری، بی تا، ج ۶، ص ۲۲۱۵) ماده وهن، لازم و متعدی به کار می‌رود. اما با مراجعه به موارد استعمال این ماده درمی‌یابیم غالباً در معنای لازم به کار برده شده است و در موارد متعدی از باب افعال و تفعیل استفاده می‌شود. فیومی در این زمینه می‌گوید: «بهتر آن است با همزه متعدی شود». (فیومی، بی تا، ج ۲، ص ۶۸۴).

است؛ هرچند در واقع دین و امور وابسته به آن تضعیف نشود. اگرچه معنای لغوی وهن در معنای اول ظهور دارد و لکن معنای دوم معنای اصطلاحی مستحدث و متعارف در وهن دین است. بنابراین معنای اصطلاحی و متعارف مد نظر در وهن دین عبارت است از «ضعیف و پست نمایان شدن دین نزد ناظر بیرونی». این نکته درخور توجه است که مراد از ناظر بیرونی، اعم از متشرعه و غیرمتشرعه است؛ هرچند غالباً غیرمتشرعه مدنظر است.

۱-۳. عناوین مشابه با وهن دین

شناخت عناوینی که به گونه‌ای با عنوان وهن دین شباهت دارند، بسیار درخور توجه است؛ چراکه بی‌توجهی به تفاوت میان عناوین و موضوعات موجب خلط بین آنها و در نهایت منجر به نتیجه نادرست می‌شود.

برخی از عناوین مشابه عبارت‌اند از:

۱. هتک دین؛
۲. استهزای دین؛
۳. استخفاف دین؛
۴. اهانت به دین؛

۵. وهن و ضعف در دینداری.

عناوین یادشده از جهت مفهوم یا مصداق مشابه عنوان وهن دین هستند؛ ولی تفاوت و تمایزاتی میان آنها وجود دارد که با مراجعه به کتاب‌های لغت، این تفاوت‌ها و عدم ترادفشان به وضوح آشکار می‌شود. بنابراین هریک از این عناوین ادله مستقل خود را دارد و بررسی حکمشان نیازمند تحقیق و پژوهشی جداگانه است (شاکی، بی‌تا، ص ۶).

گذشته از عناوین یادشده گاهی بدل از وهن دین از تعابیر دیگر استفاده می‌شود و تصور شده تفاوتی میان آنها نیست؛ از جمله:

۱. ایجاد نفرت و دور کردن مردم از دین؛
۲. زمینه‌سازی برای سوءاستفاده دشمنان؛
۳. بدنام کردن دین.

توارد این مفاهیم در بعضی مصادیق، بلکه تلازم عرفی و خارجی میان برخی از آنها را نمی‌توان انکار کرد، ولی رابطه میان آنها نیز مترادف و تساوی نیست و از آن جهت که عناوین در کشف حکم و بررسی ادله لفظی و لابی خود موضوعیت دارند و هر لفظی آثار خود را به دنبال دارد، ضروری است هریک از موضوعات به طور مستقل و جداگانه بررسی و واکاوی شود. بی‌توجهی به این نکته می‌تواند زمینه‌ساز تشریع، تحریم حلال و تحلیل حرام شود؛ برای نمونه در صورتی که از ادله شرعی، حرمت ایدای والدین اثبات شود، آیا می‌توان از آن تعبیر کرد به حرمت نافرمانی والدین یا وجوب اطاعت آنها؟ بی‌گمان هریک از این تعبیر اثراتی متفاوت به دنبال دارند.

۲. بررسی حکم و هن دین

پس از تشخیص موضوع، نوبت به مقصد اصلی یعنی بررسی حکم و هن دین می‌رسد. با اثبات حرمت و هن دین و عنوان ثانوی بودن آن، این عنوان بر عنوان اولی افعال مقدم می‌شود و در غیر این صورت فعل مدنظر بر حکم اولی خود باقی است. در اینجا باید به این مطلب توجه کرد که سخن در مورد فعلی است که زیرمجموعه عناوین دیگر نباشد و فقط مصداق عنوان و هن دین به معنای خاص خود باشد؛ بنابراین مسائلی مانند تقیه و حفظ شئون که در آنها به نظر و دیدگاه دیگران توجه شده، احکام و شرایط خود را دارد و خارج از حیطه بحث است؛ همچنان‌که موارد تراحم با اهم شرعی نیز خارج از محل نزاع است.

۲-۱. ادله حرمت و هن دین

در رابطه با حرمت و هن دین به قرآن، روایات، عقل و ارتکاز متشرعه استدلال شده است.

دلیل اول حرمت: قرآن

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (بقره: ۱۰۴)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نگویید: «راعنا» و بگویید: «انظرنا». بشنوید و برای کافران عذابی دردناک است.

در شأن نزول آیه این‌گونه آمده است که مسلمانان خطاب به پیامبر اسلام ﷺ می‌گفتند:

یا رسول الله «راعنا»؛ یعنی به ما گوش بده یا به ما مهلت بده؛ ولی یهودیان این واژه را از حیث معنا تحریف کردند و خطاب به پیامبر ﷺ می گفتند: یا محمد «راعنا» و مقصودشان از این جمله نسبت دادن به حُمق و نادانی بود که از «رعونه» گرفته شده است. سپس زمانی که به خاطر این گفتار سرزنش شدند، می گفتند ما همان لفظی را به کار می بریم که مسلمانان به کار می برند. از این رو خداوند مؤمنان را از گفتن این واژه بازداشت و دستور فرمود به جای آن، لفظ «أُنظِرنا» را به کار برند (طبرسی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۴۳).

با توجه به شأن نزول آیه مشخص می شود علت نهی در آیه، سوءاستفاده دشمنان بوده است و چون هر فعلی که موجب وهن دین باشد، می تواند دستاویزی برای سوءاستفاده دشمنان شود، وهن دین بودن فعل موجب حرمت و منع از آن می شود.

نقد و بررسی استدلال به قرآن

بی گمان بهانه ندادن به دشمنان دین امری عقلایی و مطلوب شرعی است؛ ولی آیا می توان ادعا کرد مجرد تمسخر یا سوءاستفاده دشمنان موجب منع و تحریم اموری شود که نزد شارع واجب یا مستحب شمرده شده است؟ استدلال به این آیه مبتنی بر تنقیح مناط است و از سویی تنها تنقیح مناط قطعی حجت است. حال با توجه به آیه یادشده که در رابطه با فعلی است که هیچ گونه رجحان و مطلوبیت شرعی ندارد، استنباط چنین ملاک عامی از آیه احراز نمی شود؛ آن ملاکی که بیان شده، عبارت است از لزوم ترک هر آنچه موجب سوءاستفاده دشمنان شود؛ گرچه نزد شارع محبوب و مطلوب باشد. آنچه از طریق الغای خصوصیت و تنقیح مناط می توان ادعا کرد، این است که امری که در دایره مباحات قرار دارد، در صورت سوءاستفاده دشمنان و مخالفان، لازم است ترک شود و جایگزینی برای آن اختیار شود. بنابراین کبرای استدلال یادشده که بیان است از اینکه هر عملی که بتواند دستاویزی برای سوءاستفاده دشمنان قرار گیرد، ممنوع و حرام است، از این آیه احراز نمی شود و در نتیجه استدلال به آیه ناتمام است.

دلیل دوم حرمت: روایات

در اثبات حرمت وهن دین پنج روایت دیده می شود.

روایت اول: روایت تحف العقول

«سَأَلَهُ سَائِلٌ فَقَالَ كَمْ جِهَاتٌ مَعَاشِ الْعِبَاد... كُلُّ مَنْهِيٍّ عَنْهُ مِمَّا يَتَقَرَّبُ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ أَوْ يَقْوَى بِهِ الْكُفْرَ وَالشِّرْكَ مِنْ جَمِيعِ وَجُوهِ الْمَعَاصِي أَوْ بَابٌ مِنَ الْأَبْوَابِ يَقْوَى بِهِ بَابٌ مِنَ أَبْوَابِ الضَّلَالَةِ أَوْ بَابٌ مِنَ أَبْوَابِ الْبَاطِلِ أَوْ بَابٌ يُوهِنُ بِهِ الْحَقُّ فَهُوَ حَرَامٌ مُحَرَّمٌ» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۳۳۲)؛ امام صادق علیه السلام در ضمن بیان برخی از محرّمات می‌فرماید: «هر آنچه که موجب وهن حق شود، حرام است».

این روایت آنچه را که سبب وهن حق شود، حرام معرفی می‌کند و با توجه به اینکه دین یکی از مصادیق حق، بلکه بارزترین مصداق آن است، در نتیجه روایت به حرمت وهن دین تصریح دارد.

نقد و بررسی استدلال به روایت تحف العقول

این روایت مرسل و فاقد سند است. برخی فقها افزون بر ارسال، وجوه دیگری در ضعف این روایت بر شمرده‌اند؛ از جمله اضطراب متن و تطابق نداشتن فتوای اکثر فقها با فقراتی از روایت (ر.ک: ایروانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۲؛ خویی، بی‌تا «الف»، ج ۱، ص ۵)؛ اما از نظر دلالت روایت، ظاهر عبارت «بَابٌ يُوهِنُ بِهِ الْحَقُّ» فعلی است که بدون لحاظ ناظر بیرونی موجب تضعیف خود حق شود. چنان‌که فقها در ذیل این روایت، بیع سلاح به دشمن در حال جنگ و مواردی که تضعیفشان تضعیف دین شمرده می‌شود را به عنوان مثال بیان کرده‌اند.^۱ بنابراین مقصود در این روایت، نخستین معنای مذکور در وهن دین است؛ در حالی که استدلال مبتنی بر معنای اصطلاحی است؛ یعنی سست و ضعیف جلوه نمودن دین. هرچند اگر اطلاق این عبارت نسبت به هردو معنا اثبات شود، دلالت روایت تمام است؛ ولی ظاهر آن است که عبارت یادشده، به معنای اول انصراف دارد. در هر صورت اگر دلالت روایت نیز تمام باشد، به خاطر نبود سند، همچنان نمی‌توان به آن استناد کرد.

۱. برای نمونه، میرزا محمدتقی شیرازی در حاشیه المکاسب (ج ۱، ص ۵۴) می‌نویسد: «الظاهر من توهين الحق هو توهين اصل المذهب والدين والشرع كالمحاربة مع الامام أو المحاربة مع عامه المسلمين من حيث الاسلام أو توهين المشاهد أو المساجد من حيث المشهديات والمسجديات وامثال ذلك لا مطلق المعاصي فان كل معصية لاتعد توهينا للحق يعني المله والدين والمذهب كما هو الظاهر».

روایت دوم: روایت محمد بن سنان

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّبِيعِ الصَّخَّافُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ حَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى الْفِرَارَ مِنَ الرَّخْفِ لِمَا فِيهِ مِنَ الْوَهْنِ فِي الدِّينِ وَالْإِسْتِخْفَافِ بِالرُّسُلِ وَالْأُيُومَةِ الْعَادِلَةِ وَتَرَكْنَا نُصَرِّتَهُمْ عَلَى الْأَعْدَاءِ...» (ابن بابویه، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۹۲)؛ محمد بن سنان نقل می کند که امام علی بن موسی الرضا عليه السلام در پاسخ به سؤالات مکتوب او چنین نوشتند: خداوند متعال فرار از میدان جنگ را حرام نمود؛ چراکه موجب وهن در دین است.

این روایت وهن دین را علت حرمت گریز از جنگ معرفی می کند؛ بنابراین روایت به وضوح بر این دلالت دارد که وهن دین یکی از عناوین تحریم کننده در شریعت است.

نقد و بررسی استدلال به روایت محمد بن سنان

شیخ صدوق روایت را در سه کتاب من لا یحضره الفقیه، علل الشرائع و عیون اخبار الرضا عليه السلام نقل کرده است (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۵۶۵؛ همو، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۴۸۱؛ همو، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۹۲). روایت عیون دارای سه طریق است که طرق دو کتاب دیگر را نیز در بر می گیرد. با وجود این، صرف نظر از محمد بن سنان که راوی روایت است و وثاقتش مورد اختلاف است (خویی، بی تا «ب»، ج ۱۶، ص ۱۵۲)، همه طرق مشتمل بر افراد ضعیف یا مجهول الحال هستند (البته بنا بر مبنای اعتبار احادیث کتاب من لا یحضره الفقیه، مجالی برای بررسی سندی باقی نمی ماند).

در طریق اول، محمد بن ماجیلویه مهمل است. محمد بن علی الکوفی اگر همان محمد بن علی ابوسمینه باشد، ضعیف، وگرنه مهمل است (همان، ج ۱۶، ص ۳۰۰؛ ج ۱۷، ص ۵۴). در طریق دوم، علی بن العباس ضعیف است (همان، ج ۱۲، ص ۶۸). ابن غضائری قاسم بن ربیع را تضعیف کرده و وثاقتش مورد مناقشه است (همان، ج ۱۴، ص ۱۹) علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق، محمد بن احمد السنانی و علی بن عبدالله الوراق و الحسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مهمل اند.

در طریق سوم علی بن احمد بن عبدالله البرقی، علی بن عیسی المجاور و ابوجعفر محمد بن موسی البرقی، مهمل هستند.

اما در رابطه با دلالت روایت، با توجه به موضوع روایت، در عبارت «الوهن فی الدین»، سه احتمال وجود دارد:

۱. ضعف در دین: به این بیان که علت حرمت گریز از جنگ این است که این عمل موجب ضعیف شدن دین می شود؛ زیرا نتیجه گریز از جنگ، تضعیف لشکر اسلام است و تضعیف لشکر اسلام یعنی تضعیف اسلام.

۲. ضعف در دینداری: زیرا گریز از جنگ نشانه ضعف در دینداری است.

۳. ضعیف جلوه دادن دین نزد دشمنان: چراکه آنان با مشاهده فرار دینداران از معركة جنگ، دین را سرزنش می کنند و می گویند: این چگونه دینی است که مریدانش از آن پشتیبانی نکردند، استقامت نمودند و پا به فرار گذاشتند. در نتیجه دین در نگاه آنها سست و ضعیف نمایان می شود.

از میان این سه احتمال، معنای اول اظهر است که در نتیجه روایت اجنبی از محل کلام است. بر فرض آنکه معنای سوم مراد باشد و بپذیریم روایت در صدد بیان علت حکم است، نه حکمت آن، دلالت روایت همچنان ناتمام است؛ زیرا عناوین استخفاف به رسل و ائمه علیهم السلام و ترک نصرتشان نیز در کنار وهن دین ذکر شده و مفادش این است که بنا بر فرض یادشده، وهن دین جزء العلة حرمت است، نه علت مستقل؛ نتیجه اینکه در هیچ صورت استدلال به روایت صحیح نیست.

روایت سوم: روایت غرر الحکم

«عن علی علیه السلام: وَجَدْتُ الْمُسَالَمَةَ مَا لَمْ يَكُنْ وَهْنٌ فِي الْإِسْلَامِ أَنْجَعُ مِنَ الْقِتَالِ» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق، ص ۷۳۱)؛ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: من صلح را مادامی که مایه وهن در اسلام نباشد، سودمندتر از جنگ یافتم.

امیر مؤمنان علیه السلام حکم در این روایت را به نبود وهن مقید کرده است؛ بنابراین از این روایت استفاده می شود که مسئله وهن چنین قابلیت دارد که حکم را تغییر دهد.

نقد و بررسی استدلال به روایت غرر الحکم

روایت در کتاب غرر الحکم نقل شده و فاقد سند است. در مورد دلالت روایت، سه احتمال یادشده در روایت پیشین در این روایت نیز وجود دارد؛ با این تفاوت که در اینجا احتمال سوم ظاهرتر است. ولی در هر صورت دلالت تمام نیست؛ چراکه این روایت در مقام بیان حکم شرعی الزامی نیست تا بتواند مستندی بر تحریم باشد.

روایت چهارم: روایت «کونوا لنا زیناً ولا تكونوا علینا شیئاً»

«عَنْهُ (کتاب العیون و المحاسن للمفید) قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ كَثِيرِ بْنِ عُلْقَمَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَوْصِنِي فَقَالَ: ... كُونُوا لَنَا زِينًا وَلَا تَكُونُوا لَنَا شَيْئًا حَبِيبًا إِلَى النَّاسِ وَلَا تُبْغِضُونَا إِلَيْهِمْ جَرُّوا إِلَيْنَا كُلَّ مَوَدَّةٍ وَادْفَعُوا عَنَّا كُلَّ شَرٍّ...» (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۶۵۰؛ حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۲، ص ۸)؛ امام صادق عليه السلام خطاب به پیروان خود فرمود: زینت ما باشید و مایه عیب و ننگ ما نباشید. ما را نزد مردم، محبوب قرار دهید و موجب مغبوضیت ما نشوید.

حضرت در این روایت در قالب یک قاعده کلی نهی می‌فرماید از انجام هرآنچه موجب زشت و قبیح نشان دادن پیشوایان دین و به تبع خود دین شود. بی‌گمان یکی از مصادیق زشت و قبیح نشان دادن دین، عملی است که سبب شود دین نزد ناظر بیرونی سست و ضعیف نشان داده شود و از آن جهت که نهی دال بر حرمت است، حرمت و هن دین اثبات می‌شود.

نقد و بررسی استدلال به روایت «کونوا لنا زیناً ولا تكونوا علینا شیئاً»

عبارت «کونوا لنا زیناً ولا تكونوا علینا شیئاً» روی هم‌رفته در چند روایت وارد شده است و از آن حیث که این عبارت بخشی از روایت است، ناگزیر باید روایت یادشده و روایات مشابه به طور کامل ذکر شوند تا دلالت و مراد آنها آشکار شود.

روایت اول: روایت کثیر بن علقمه

«ابن ادریس از کتاب عیون و محاسن مفید از احمد بن محمد به حسن بن ولید از پدرش از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از یونس بن عبدالرحمن از

کثیر بن علقمه نقل می‌کند که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: مرا سفارش فرما. فرمود: تو را به تقوای الهی و پارسایی و عبادت و طول دادن سجده و ادای امانت و راستگویی و حسن همسایگی سفارش می‌کنم که محمد صلی الله علیه و آله برای اینها آمد. با عشایر خود رفت و آمد کنید و از بیمارانتان عیادت کنید و در تشییع جنازه‌هایتان حاضر شوید. برای ما زینت باشید و مایه زشتی ما نباشید. کاری کنید که مردم دوستان بدانند و کاری نکنید که مبعوض آنها واقع شویم. همه محبت‌ها را به سوی ما جلب کنید و هرگونه زشتی را از ما دفع کنید. هر خیری که در حق ما گفته شود، ما اهل آن هستیم و هر شری که درباره ما گفته شود، به خداوند سوگند ما چنان نیستیم. ما را در کتاب خدا حقی است و با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خویشاوندیم و پاک زاده شده‌ایم. این چنین بگویید» (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۶۵۰؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۲، ص ۸).
راویان موجود در سند به جز احمد بن محمد بن الحسن بن الولید و کثیر بن علقمه، مورد توثیق و تجلیل‌اند و این دو راوی مهمل می‌باشند.

روایت دوم: روایت ابو اسامه

«شیخ کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن نعمان از ابو اسامه نقل می‌کند که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: بر تو باد به تقوای خدا و پارسایی و کوشش و راستی گفتار و ادای امانت و حسن خلق و خوش‌همسایگی. مردم را با غیر زبان به سوی خود دعوت کنید و زینت ما باشید و ننگ ما نباشید و بر شما باد به طول دادن رکوع و سجود؛ زیرا زمانی که یکی از شما رکوع و سجود را طول دهد، شیطان از پشت سرش بانگ می‌زند و می‌گوید: وای بر من، او اطاعت کرد و من نافرمانی و او سجده کرد و من سرپیچی» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۷۷).
سند روایت صحیح است. محمد بن یحیی العطار، احمد بن محمد بن عیسی الأشعری، علی بن النعمان الأعلم و ابو اسامه همگی ثقه‌اند (خویی، بی‌تا «ب»، ج ۲، ص ۲۹۶؛ ج ۷، ص ۳۶۱؛ ج ۱۲، ص ۲۱۵؛ ج ۱۸، ص ۳۰).

روایت سوم: روایت سلیمان بن مهران

شیخ صدوق از حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المؤدب از ابوالعباس احمد بن یحیی بن زکریا القطان از بکر بن عبدالله بن حبیب از تمیم بن بهلول از جعفر بن

عثمان الاحول از سلیمان به مهران نقل می‌کند که گفت: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم در حالی که عده‌ای از شیعیان در خدمتش بودند و ایشان می‌فرمود: ای گروه شیعیان، زینت ما باشید و زشتی و ننگ ما نباشید؛ با مردم سخن نیک گوید؛ زبانتان را حفظ کنید و آن را از سخن اضافی و زشت بازدارید» (ابن بابویه، ۱۳۷۶، ص ۴۰۰).
سند روایت صحیح نیست. وثاقت سلیمان بن مهران مورد اختلاف است. (خوبی، بی‌تا «ب»، ج ۸، ص ۲۸۱). تمیم بن بهلول، بکر بن عبدالله بن حبیب، احمد بن یحیی بن زکریا القطان و الحسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مهمل هستند.

روایت چهارم: روایت هشام کندی

«شیخ کلینی از محمد بن یحیی از احمد به محمد از علی بن الحکم از هشام الکندی نقل می‌کند که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: مبدا عملی انجام دهید که ما را بدان سرزنش کنند. به درستی که پدر فرزند بد به سبب کردار او سرزنش می‌شود. برای کسی که خود را به او بسته و از دیگران به خاطر او گسسته‌اید، زینت باشید و برای او عیب و ننگ نباشید. در میان عشایرشان نماز بخوانید و بیمارانشان را عیادت کنید و بر جنازه آنان حاضر شوید. مبدا در کار خیر از شما پیشی بگیرند؛ شما به کار خیر از آنها سزاوارترید. به خدا سوگند خداوند به چیزی که نزد او محبوب‌تر باشد از «خبء»، عبادت نشده است. عرض کردم «خبء» چیست؟ فرمود: تقیه» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۱۹).

افراد موجود در سند ثقة هستند؛ مگر راوی حدیث یعنی هشام الکندی که بنا بر نظر رجالیان، مهمل و غیر از هشام بن الحکم الکندی ثقة است (شوشتری، ۱۴۱۰ق، ج ۱۰، ص ۵۶۷؛ خوبی، بی‌تا «ب»، ج ۱۹، ص ۳۱۲).

روایت پنجم: عمر بن ابان

«از عمر بن ابان نقل شده است که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: ای گروه شیعیان، شما منسوب به ما هستید. برای ما زینت باشید و عار و ننگ ما نباشید. چه چیزی شما از این منع می‌کند که مانند اصحاب علی علیه السلام در میان مردم باشید. اگر مردی از آنها در میان قبیله بود، پیشوا و مؤذن و صاحب اماناتشان بود. بیمارانشان را

عیادت کنید و بر جنازه آنان حاضر شوید و در مساجدشان نماز بخوانید. مبادا در کار خیر از شما پیشی بگیرند. به خدا سوگند شما سزاوارتر از آنها به این امر هستید...» (طبرسی، ۱۳۸۵، ص ۶۷).
سند حدیث مرسل است.

وجه استدلال به روایات «کونوا لنا زیناً و لا تکونوا علینا شیئاً»

استدلال به این دسته روایات می‌توان به دو وجه باشد:

وجه اول استدلال

روایت به صراحت امر می‌کند به هر آنچه زینت شمرده شود و نهی می‌کند از هر عملی که زشت و عار به شمار آید. بنابراین با این روایت به ضمیمه اینکه مرجع در تعیین زینت و عیب و عار بودن، عرف است، حرمت و هن دین اثبات می‌شود؛ چراکه و هن دین به معنای عملی است که عرفاً عیب و عار دین قلمداد می‌شود.

وجه دوم استدلال

عنوان «زین» و «شین» مورد استدلال نیست؛ بلکه علت نهی مدنظر است؛ به این بیان که دلیل نهی در روایت، خدشه‌دار نشدن مذهب و پیشوایان مذهب است. بنابراین به وسیله کشف علت حکم، این قاعده کلی استنباط می‌شود که هر آنچه موجب خدشه‌دار شدن دین شود، حرام است.

نقد و بررسی وجه اول استدلال

در مورد عناوین «زین» و «شین» سه احتمال وجود دارد:

۱. عرفی: به این بیان که تعیین و تشخیص زین و شین به دست عرف است.
۲. شرعی: یعنی مقصود همان اموری است که شارع به عنوان زین و شین معرفی کرده است.

۳. واقعی و نفس‌الامری: به این معنا که زین و شین مفاهیمی حقیقی هستند. در عین حال که شارع مصادیقی از آن را بیان کرده است، عرف نیز می‌تواند موارد آن را تعیین کند؛ با وجود این شارع قادر است عرف را در صورت تطبیق نادرست تخطئه کند.

استدلال یادشده مبتنی بر احتمال اول است؛ در حالی که نمی‌توان مقصود از روایت را احتمال اول دانست؛ زیرا اگر عرف ملاک تعیین زینت و عیب و عار بودن باشد، باید قائل به لزوم انجام فعلی شد که عرف آن را زینت می‌داند؛ هرچند در شریعت عار و ناپسند باشد. در مقابل اگر موردی نزد شارع زینت باشد؛ ولی عرف آن را قبیح و زشت بداند، باید ملتزم به ترک آن شد و حال آنکه این مطلب پذیرفتنی نیست.

ممکن است ادعا شود مراد از عرف، عرف متشرعه است؛ لذا این احتمال وجود ندارد که عرف متشرعه آنچه را نزد شارع زینت است، قبیح و زشت بداند. لکن پاسخ داده می‌شود که بر فرض صحت این ادعا همچنان استدلال به روایت صحیح نیست؛ زیرا دلیل اخص از مدعاست؛ چراکه مراد از ناظر بیرونی در محل بحث، اعم از متشرعه و غیرمتشرعه است؛ بلکه غالباً غیرمتشرعه مدنظر است؛ در حالی که طبق فرض یادشده، دلالت روایت منحصر در متشرعه می‌شود.

گذشته از اشکال اول در وجه اول استدلال، یک اشکال عام در تمسک به این روایت وجود دارد؛ به این بیان که هرگونه استدلال به روایت مبتنی بر این است که نهی در عبارت «کونوا لنا زیناً ولا تکونوا علینا شیئاً» الزامی و دال بر حرمت باشد؛ در حالی که این چنین نیست؛ زیرا بسیاری از مصادیق «زین» موارد استحبابی است، نه واجب؛ چنانکه برخی از اوصاف یادشده در خود این روایات مانند طولانی کردن سجده از مستحبات است. بنابراین با توجه به الزامی نبودن امر یادشده به ضمیمه وحدت سیاق روایت، اثبات می‌شود که نهی موجود نیز الزامی نیست و در نتیجه استدلال بر حرمت تمام نیست.

نقد و بررسی وجه دوم استدلال

با مشاهده کامل این روایات و بیان فیض کاشانی و علامه مجلسی در ذیل روایت دوم و چهارم، آشکار می‌شود روایات یادشده بیانگر نحوه تعامل و ارتباط با عامه است (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۴، ص ۳۰۸ و ج ۵، ص ۶۸۹؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۸، ص ۶۱ و ج ۹، ص ۱۷۹). بنابراین مراد از عبارت «کونوا لنا زیناً ولا تکونوا علینا شیئاً» این است که شیعیان به سبب انتسابشان به پیشوایان خود، اعمالشان به ایشان نسبت داده می‌شود (چنانکه در روایت چهارم و پنجم به این مطلب تصریح شده است). به همین سبب انجام اعمال پسندیده که در شریعت بیان شده است، غیر از حُسن اولی خود، زینت

پیشوایان و صاحبان مکتب نیز قلمداد می‌شود. در مقابل، ارتکاب اعمال ناپسند و ناشایست، عیب و عار صاحبان مذهب به شمار می‌آید. امام در این روایات، مواردی از اعمال نیک و پسندیده همچون تقوا، عبادت، سجدۀ طولانی، ادای امانت، راستگویی و خوش اخلاقی را بیان می‌کند و سپس در ضمن این سفارش‌ها می‌فرماید: «کونوا لنا زیناً ولا تکنوا علینا شیئاً». در واقع حضرت با این عبارت، انتساب شیعیان به خویش را یادآور شده و بر نحوه صحیح تعامل و برخورد با عامه تأکید می‌کند. علامه مجلسی در ذیل روایت سوم می‌نویسد: «کونوا لنا زیناً» یعنی از اهل ورع و تقوا و عمل صالح باشید تا زینت برای ما باشید. به درستی که حسن تبعیت از فرد، زینت برای اوست؛ زیرا او را به سبب تأدیب نیکوی یارانش مدح می‌کنند. بر خلاف زمانی که فاسق باشند که در این صورت سبب تشنیع رئیسشان می‌گردند و شین و عار برای او می‌شوند. غرض اصلی در این جایگاه، مراعات تقیه و نیکو معاشرت کردن با مخالفان است... (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۵، ص ۱۵۲).

آیا با توجه به مطالب یادشده می‌توان از این روایات چنین مناط عامی استنباط کرد که انجام هر فعلی که نزد دیگران و ناظر بیرونی قبیح است - هرچند رجحان شرعی داشته باشد. ممنوع است؟! و هر فعلی که نزد ناظر خارجی موجب زیبا نمایان شدن دین شود، انجامش لازم است؛ هرچند نزد شارع نامطلوب باشد؟! آنچه ممکن است ادعا شود که از این روایات استفاده می‌شود این است که فعلی که دارای رجحان شرعی است (اعم از واجب و مستحب)، اگر سبب زیبا جلوه دادن دین شود، تأکید دوجندان پیدا می‌کند. همچنین فعل منهی عنه (اعم از حرام و مکروه) اگر موجب خدشه‌دار شدن دین شود، نزد شارع مغبوض‌تر می‌شود.

گذشته از مناقشۀ یادشده، اشکال نبود تکلیف الزامی که در وجه نخست استدلال ذکر شد، بر این وجه نیز وارد است و در نتیجه اساساً این روایات نمی‌توانند مستندی بر تحریم باشند؛ بلکه یا مراد از امر و نهی، استحباب و کراهت است یا اینکه این امر و نهی صرفاً ارشاد به وجود آن انتساب به پیشوایان است و مقصود، تأکید بر التزام بر اوامر شرعی است. نتیجه این است که هرگونه استدلال به این روایات بر اثبات حرمت و هنر دین ناتمام است.

روایت پنجم: روایت اجرا نشدن حد در زمین دشمن

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ فَضَالٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي مَرْثَمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: لَا يَقَامُ عَلَى أَحَدٍ حَدٌّ بِأَرْضِ الْعَدُوِّ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۲۱۸؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۴۰)؛ «امیر مؤمنان عليه السلام می فرماید: در زمین دشمن بر کسی حد جاری نمی شود».

اگرچه در روایت، علت نهی ذکر نشده است؛ ولی آشکار است که علت لحاظ دیدگاه دشمن و غیرمسلمانان است؛ یعنی به سبب جلوگیری از بدبینی به دین و سوءاستفاده دشمنان، به عدم جواز حکم شده است. در نتیجه دیدگاه دیگران می تواند موجب تغییر حکم ثابت در شریعت شود.

نقد و بررسی استدلال به روایت اجرا نشدن حد در زمین دشمن

اولاً استدلال یادشده مبتنی بر تنقیح مناط است و همان طور که بیان شد، تنقیح مناط نیازمند احراز قطعی است؛ در حالی که مناط قطعی حکم را نمی توان از این روایت کشف کرد. ثانیاً در روایتی دیگر وجه این حکم بیان شده است.

شیخ طوسی در تهذیب با سند صحیح از امیر مؤمنان عليه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: حد جاری نمی کنم بر مردی در زمین دشمن تا اینکه از آنجا خارج شود؛ زیرا بیم آن می رود که غیرت (خشم) او را فرا گیرد و به دشمن ملحق شود (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۴۰). بنابراین با توجه به این روایت، دلیل نهی، ترس از ملحق شدن به دشمن است؛ در نتیجه این احتمال که علت نهی، وهن دین باشد، به طور کلی منتفی است. در رابطه با وجه یادشده در روایت تهذیب نیز چنان که سید احمد خوانساری در جامع المدا رک بیان کرده است، اظهر حکمت بودن آن است و اطلاق روایت اول را تقیید نمی زند (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۷، ص ۴۴). بنابراین حتی این وجه منصوص در روایت نیز حکمت حکم است، نه علت حکم تا موجب تضییق و توسعه آن شود.

نتیجه این است که هیچ یک از پنج روایت یادشده به دلیل عدم تمامیت سند یا دلالت نمی تواند مستندی برای حرمت عنوان وهن دین به شمار آید.

دلیل سوم حرمت: عقل

دو تقریب در دلیل عقلی بیان شده است (شاگری، بی‌تا، ص ۲۰):

تقریب اول دلیل عقلی: خروج از رسم عبودیت و طغیان در برابر مولی

از نظر عقل، وهن هر آنچه نزد مولی محترم است، خروج از رسم عبودیت و طغیان در برابر مولی است؛ به همین سبب هر عملی که موجب وهن دین و مذهب شود، عقلاً موجب استحقاق عقوبت و مذمت است.

تقریب دوم دلیل عقلی: قاعده تقدیم اهم

اگر عمل یک مسلمان سبب بدبینی جامعه و مردم ادیان دیگر به دین و مذهب شود - از باب قاعده تقدیم اهم - آن را باید ترک کرد؛ زیرا خدشه‌دار نشدن و تضعیف نشدن دین و مذهب مهم‌تر از انجام یک عمل مباح یا تطبیق مستحب و واجب بر مصداق خاص است.

نقد و بررسی تقریب اول دلیل عقلی

شکی نیست که خروج از رسم عبودیت و طغیان در برابر مولی از نظر عقل، نکوهیده است. همچنین قصد تخریب و تضعیف آنچه نزد مولی محترم است، طغیان در برابر مولی و قبیح است. لکن سخن در مورد عملی است که بدون قصد تضعیف انجام می‌گیرد؛ ولی در نگاه ناظر بیرونی موجب ضعیف نمایان شدن دین می‌شود. حال در این صورت، خروج از رسم عبودیت و طغیان در مقابل مولی رخ داده است؟ به‌ویژه در فرضی که مکلف، عمل راجح نزد مولی را انجام می‌دهد، آیا می‌توان ادعا کرد طغیان در برابر مولی صورت گرفته است؟! در نتیجه قاعده یادشده ارتباطی به مدعای موردنظر ندارد.

نقد و بررسی تقریب دوم دلیل عقلی

استدلال یادشده مصادره به مطلوب و مردود است؛ زیرا بدون ذکر هیچ دلیلی، اهم بودن ترک وهن دین مفروض دانسته شده و سپس قاعده تقدیم اهم منطبق شده است. اگر مقصود، استدلال عقلی است، این تقریب خالی از برهان عقلی بر اهم

بودن ترک وهن دین است و اگر استدلال به ارتکاز مدنظر است، این استدلال در دلیل بعد بررسی می‌شود.

دلیل چهارم حرمت: ارتکاز متشرعه

حرمت وهن دین در ارتکاز متشرعه امری روشن و ثابت است و دینداران، حرمت عملی را که موجب وهن دین شود، مسلم می‌دانند. ارتکاز متشرعه یکی از ادله، بلکه مهم‌ترین دلیل حرمت وهن دین است.

نقد و بررسی دلیل ارتکاز متشرعه

در کشف ارتکاز، توجه به تفکیک بین مفاهیم امری بسیار ضروری است و همان‌گونه که در ابتدا بیان شد، نباید بین وهن دین و مفاهیم مشابه همچون هتک، استخفاف و اهانت به دین خلط صورت گیرد. بنابراین با لحاظ و توجه به موضوع مدنظر (فعلی که مصداق هیچ‌یک از منهیات شرعی نیست؛ ولی انجام آن موجب ضعیف و سست جلوه داده شدن دین و مذهب نزد ناظر بیرونی می‌شود) در صورتی که ارتکاز متشرعه بر حرمت چنین فعلی به طور مطلق احراز شود، به ضمیمه احراز موافقت یا عدم ردع معصوم که شرط حجیت ارتکاز متشرعه است، استدلال تمام خواهد بود و حرمت وهن دین اثبات می‌شود. لکن می‌توان در محرز دانستن چنین اطلاقی مناقشه کرد و باید بین موارد آن تفکیک نمود؛ از جمله تفکیک بین اینکه فعل مدنظر طبق عنوان اولی مباح است یا راجح و تفکیک بین اینکه آن فعل، متعین است یا مصداقی از مصادیق مأموریه است.

اکنون با توجه به این مطلب می‌توان در تحلیل ارتکاز متشرعه چنین گفت: در صورتی که عملی واجب و متعین باشد، ارتکاز بر لزوم امتثال آن است؛ هرچند نزد ناظر خارجی وهن دین باشد. اما در صورتی که مورد وهن دین، فعل واجب یا مستحبی است که دارای جایگزین باشد و بتوان مصداق دیگری را به جای آن امتثال کرد، در این صورت، فاعل آن - به جهت عدم جایگزینی و عدم امتثال مصداق دیگر - با مذمت و نکوهش متشرعه روبه‌رو می‌شود؛ و لکن حرمت این مصداق دارای رجحان شرعی و استحقاق عقوبت فاعل آن در ارتکاز متشرعه، قطعی و مسلم

نیست. اما در فرضی که فعل مدنظر مباح لا اقتضایی است و رجحان شرعی ندارد، می‌توان ادعا کرد ارتکاز متشرعه بر عدم جواز است. بنابراین با توجه به اینکه موارد و هن دین مختلف است و از سویی، شرط استناد به ارتکاز متشرعه، احراز است و به جهت لبی بودن آن باید به قدر متیقن اخذ شود، تنها در موردی حکم به حرمت می‌شود که ارتکاز متشرعه، محرز و مسلم باشد.

نتیجه اینکه استدلال به ارتکاز متشرعه مبتنی بر احراز قطعی است و آنچه در این مقام احرازشدنی است، منع از فعل مباحی است که موجب و هن دین شود؛ برای نمونه، مخالفت دینداران با قوانین بلاد کفر در فرض تحقق و هن دین، از این قسم شمرده می‌شود (ر.ک: تبریزی، ۱۴۲۷ق، ج ۶، ص ۳۵۳؛ شیرازی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۵).

البته مورد دیگری را می‌توان در ارتکاز متشرعه احراز کرد و آن تشدید حرمت است؛ به این معنا که حرمت و مبعوضیت فعل حرام در صورتی که و هن دین شود، شدت می‌یابد و دوچندان می‌شود؛ برای نمونه ارتکاب منکر و معصیت از ناحیه عالم دینی و ظلم و ستم از جانب دولت اسلامی از این قبیل است.

۲-۲. ادله عدم حرمت و هن دین

از آنجا که دلیلی قطعی بر تحریم وجود ندارد، اصل بر تأثیرگذار نبودن عنوان و هن دین و حرمت نداشتن فعل است. صرف‌نظر از این اصل عام، به سه روایت استدلال می‌شود:

روایت اول: روایت ابراهیم بن خضیب

«محمد بن عبدالعزیز الکشی، عن احمد بن علی کلثوم، عن إسحاق بن محمد، عن ابراهیم بن الخضیب الانباری قال: کتب أبو عؤن الأبرش قرابة نجاح بن سلمه إلى أبي محمد عليه السلام أن الناس قد استوهنوا من شقك على أبي الحسن عليه السلام فقال: يا أحمق ما أنت وذاك قد شق موسى على هارون...» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۲۷۴)؛ «ابراهیم بن خضیب انباری نقل می‌کند که ابوعون ابرش در اعتراض به گریبان چاک کردن حضرت عسکری علیه السلام در سوگ ابوالحسن امام هادی علیه السلام در نامه‌ای به حضرت نوشت: مردم این فعل شما را و هن و ضعیف شمرده‌اند. حضرت در پاسخ فرمود: تو را چه به این امر؛ به درستی که موسی بر هارون گریبان چاک زد...».

ماجرای گریبان چاک کردن امام عسکری علیه السلام در سوگ پدر بزرگوارشان حضرت هادی علیه السلام بارها نقل شده است؛ اما در این روایت مسئله وهن نیز مطرح است؛ زیرا ابوعون ابرش خبر می‌دهد مردم این عمل را وهن شمرده‌اند و از سویی امام علیه السلام در پاسخ، وهن بودن را نفی نکرد؛ بلکه وجهی در جواز آن بیان فرمود. حال با توجه به اینکه موهون بودن فعل پیشوای دین عرفاً ملازم با وهن دین است، می‌توان از روایت، تأثیرگذار نبودن وهن دین در جواز فعل را استفاده کرد.

نقد و بررسی استدلال به روایت ابراهیم بن خضیب

اولاً سند روایت ضعیف است و نمی‌توان به آن اعتماد کرد. در مورد احمد بن علی بن کلثوم السرخسی، برخی او را مأمون بر حدیث می‌دانند و برخی متهم بر غلو توصیفش کرده‌اند. اسحاق بن محمد البصری ضعیف و ابراهیم بن الخضیب الانباری مهمل است (خویی، بی‌تا «ب»، ج ۱، ص ۲۲۰؛ ج ۲، ص ۱۶۹ و ج ۳، ص ۶۷) ثانیاً این روایت در بحار الانوار (ج ۵۰، ص ۱۹۱ و ج ۷۹، ص ۸۵) و وسائل الشیعه (ج ۳، ص ۲۷۴) از رجال کشی نقل شده است؛ در حالی که در اصل مصدر به جای عبارت «استوهنوا»، عبارت «استوحشوا» وجود دارد (کشی، ۱۴۰۹ق، ص ۵۷۲). حرف «من» در روایت نیز مؤید تعبیر موجود در اصل مصدر است؛ چراکه ماده «استوحش» با حرف «من» سازگاری دارد و به کار می‌رود؛ برخلاف ماده «استوهن» که با این حرف جر مناسبت ندارد و در لغت و روایات وارد نشده است. حال با توجه به معنای «استوحش» استناد به روایت مردود است؛ زیرا «استیحاش» از «شیء» به معنای وحشت‌زده شدن و انس نداشتن با آن است (زبیدی، بی‌تا، ج ۹، ص ۲۲۲) و میان استیحاش و وهن، ملازمه وجود ندارد. افزون بر اینکه می‌توان بر دلالت عدم نفی امام در این روایت، بر ثبوت وهن یا استیحاش، مناقشه کرد. نتیجه اینکه غیر از ضعف سند، دلالت روایت نیز ناتمام است.

روایت دوم: روایت معاویه بن وهب

«عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: اسْتَأْذَنْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقِيلَ لِي: ادْخُلْ فَدَخَلْتُ فَوَجَدْتُهُ فِي مُصَلَّاهُ فِي بَيْتِهِ فَجَلَسْتُ حَتَّى قَضَى صَلَاتَهُ فَسَمِعْتُهُ يُنَاجِي رَبَّهُ وَهُوَ يَقُولُ: ... اللَّهُمَّ إِنَّ أَعْدَاءَنَا عَابُوا

عَلَيْهِمْ بِخُرُوجِهِمْ فَلَمْ يَنْهَهُمْ ذَلِكَ عَنِ الشُّحُوصِ إِلَيْنَا...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۵۸۳؛ ابن قولویه، ۱۳۵۶ش، ص ۱۱۷؛ ابن بابویه، بی تا، ص ۱۲۰)؛ «معاویة بن وهب می گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و دیدم حضرت در مصلاهی خود قرار دارد. نشستم و شنیدم که حضرت سرگرم مناجات با پرورگار خود و دعا برای زائران قبر سیدالشهداء علیه السلام است. حضرت در ضمن دعاها چنین فرمود: خداوندا، به درستی که دشمنان ما بر آنها به جهت خروجشان (جهت زیارت) عیب گرفتند، ولی این برخورد آنان را از خروجشان به سوی ما باز نداشت...».

این روایت به کمک الغای خصوصیت مورد، بر این دلالت دارد که عیب گرفتن دیگران بر فعل پیروان اهل بیت علیهم السلام نه تنها موجب تغییر حکم آن نشده؛ بلکه انجام آن عمل و بی اعتنائی به آنها ستایش امام را به دنبال داشته است. در نتیجه وجود دیدگاه منفی و عیب گیری از جانب ناظران خارجی، تأثیری بر حکم آن فعل نمی گذارد.

نقد و بررسی استدلال به روایت معاویة بن وهب

این روایت در کتاب های کافی، کامل الزیارات و ثواب الاعمال نقل شده است. اگرچه طرق کلینی و ابن قولویه مشتمل بر افراد مجهول الحال همچون غسان (حسان) البصری و ابراهیم بن عقبه هستند؛ ولی طریق شیخ صدوق صحیح است. با این حال استدلال به این روایت مورد مناقشه است؛ زیرا روایت ظاهر در این مطلب است که دشمنان ائمه اطهار علیهم السلام به لحاظ دشمنی خود به عیب گیری بر زیارت قبر سیدالشهداء علیه السلام می پرداختند؛ ولی این کار موجب منع زائران نمی شد. بنابراین مقصود این نیست که عرف عام از مردم چنین برخورد منفی و سلبی داشته و بدین سبب حضرت آنان را دشمن معرفی کرده و نکوهش باشند. در نتیجه با فرض پذیرش تلازم میان عیب گرفتن و وهن دین، همچنین الغای خصوصیت از مورد روایت، اشکال استدلال این است که روایت درصدد بیان دیدگاه و برخورد دشمنان است که از روی دشمنی و عناد صورت می گرفته است؛ در حالی که موضوع مورد بحث، عرف عادی از ناظران خارجی است.

روایت سوم: روایت عبدالله بن حماد

«عن محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری، عن ابيه، عن علی بن محمد سلیمان، عن محمد ۹۳

بن خالد، عن عبدالله بن حماد، عن ابی عبدالله علیه السلام... قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي النَّاسِ مَنْ يَفِدُ إِلَيْنَا وَيَمْدَحُنَا وَيَرْثِي لَنَا وَجَعَلَ عَدُوَّنَا مَنْ يَطْعُنُ عَلَيْهِمْ مِنْ قَرَائِنَا وَغَيْرِهِمْ يَهْدُونَهُمْ [يَهْدُونَهُمْ] وَيُبْحُونَ مَا يَصْنَعُونَ» (ابن قولویه، ۱۳۵۶ ش، ص ۳۲۶)؛ «امام صادق علیه السلام می فرماید:.... سپاس خدای را که در میان مردم کسی را قرار داد که خارج می شود و به سوی ما می آید و ما را مدح می کند و برای ما مرثیه سرایی می کند و دشمن ما را کسی قرار داد که طعنه می زند بر آنها از نزدیکان ما و غیرشان، آنان را مسخره می کنند (آنان را تهدید می کنند) و قبیح می شمارند آنچه را که انجام می دهند».^۱

امام صادق علیه السلام در این روایت، کسانی را که افعال مورد سفارش ائمه اطهار علیهم السلام را تقبیح می کنند، دشمن معرفی می کند؛ بنابراین از این روایت استفاده می شود که حکم فعلی که شرعاً راجح و ممدوح است، با وجود تقبیح دیگران تغییر نمی کند و نگاه و برخورد آنها موجب منع از فعل نمی شود؛ بلکه فرد تقبیح کننده مورد نکوهش و سرزنش شارع است.

نقد و بررسی استدلال به روایت عبدالله بن حماد

در سند روایت، علی بن محمد بن سلیمان (سالم)، محمد بن خالد و عبدالله بن حماد البصری مهمل اند (خویی، بی تا «ب»، ج ۱۰، ص ۱۷۷ و ج ۱۲، ص ۱۴۵)؛ همچنین با توجه به اینکه عبدالله بن حماد البصری روایات دیگر خود را با چند واسطه از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، این گونه استظهار می شود که این روایت مرسل است. البته از آن جهت که روایت در کتاب کامل الزیارات نقل شده است، طبق برخی اقوال، قابل استناد است. اما مفاد روایت این است که خداوند دشمنان ائمه اطهار علیهم السلام را کسانی قرار داد که در قبال فعل زائران، مادحان و مرثیه سرایان با طعنه، تهدید و تقبیح برخورد می کنند. بنابراین، روایت در صدد بیان این مطلب نیست که تقبیح کردن از جانب عرف عام موجب تحقق عنوان عدو و مورد نکوهش شارع است و تغییری در حکم فعل ایجاد نمی کند. افزون بر ظهور روایت، تعابیر موجود در روایت یعنی

۱. در بحار الأنوار (ج ۹۸، ص ۷۴) به جای عبارت «يَهْدُونَهُمْ» عبارت «يَهْدُونَهُمْ» آمده است. علامه مجلسی در ذیل روایت، چنین می گوید: «یهدرونهم» یعنی خونسشان را باطل می دانند. در بعضی نسخه ها کلمه «یهدون» آمده است؛ یعنی آنها را مسخره می کنند و با سخن زشت اذیتشان می کنند.

طعنه، انهدام و تهدید مؤید این است که خصوص دشمنان و معاندان مدنظر هستند. در نتیجه با فرض پذیرش تلازم میان تقبیح کردن و وهن دین و الغای خصوصیت از مورد، اشکال این است که مفاد روایت در خصوص بیان برخورد دشمنان ائمه اطهار علیهم السلام است؛ پس این روایت خارج از محل بحث است؛ هرچند می‌توان در رابطه با تأثیرگذار نبودن طعنه و تقبیح دشمنان بدان استناد کرد.

نتیجه‌گیری

شکی نیست که تلاش انبیا و اولیای الهی در راستای هدایت و گرایش بشر به دین بوده است و ضعیف و پست نمایان شدن دین، مطلوب شارع مقدس نیست. در این رابطه، بلاغ مبین، موعظه حسنه و تبیین مصالح و مفاسد احکام شرعی، وظایفی مهم و همگانی است؛ بنابراین نخستین تکلیف در جهت ترویج دین و جلوگیری از بیزاری از دین، تبیین است، نه انکار.

سخن در این است که صرف‌نظر از وظیفه تبیین صحیح احکام شرعی، آیا نظر و دیدگاه ناظر بیرونی تا بدان‌جا اهمیت دارد که موجب منع و تحریم فعلی شود که مصداق هیچ‌یک از محرمات شرعی نیست؛ بلکه حتی طبق موازین شریعت، راجح و محبوب باشد؟

آنچه مدنظر است، مصداقی است که بدون وجود عناوین دیگر، تنها به عنوان وهن دین به معنای خاص خود متّصف باشد. به همین سبب آنچه که مصداق عناوینی همچون تقیه و حفظ شئون باشد که دیدگاه دیگران شرعاً در آنها مورد توجه قرار گرفته شده است، از حیطه بحث خارج است؛ همچنان‌که اهمیت لحاظ شرایط زمان و مکان به معنای صحیح خود، انکارناپذیر است.

در رابطه با حرمت وهن دین به یک آیه، پنج روایت، دو دلیل عقلی و ارتکاز متشرعه استدلال شد که دلالت هیچ‌یک از آنها تمام نبود؛ مگر در رابطه با دلیل ارتکاز که در آن تفاصیلی بیان شد. در مقابل در مورد حرمت نداشتن و تأثیرگذار نبودن این عنوان به سه روایت استدلال شد که دلالت آنها نیز ناتمام بود.

آنچه در رابطه با وهن دین از ارتکاز متشرعه و مجموع ادله می‌توان کشف کرد،

دو مورد است:

۱. **تشدید حرمت:** حرمت و مبعوضیت حرام در صورتی که وهن دین شود، شدیدتر و دوچندان می‌شود، مانند ارتکاب منکر از جانب عالم دینی و ظلم و ستم از سوی دولت اسلامی در صورت تحقق وهن دین؛
۲. **تحریم مباح:** فعل مباحی که موجب وهن دین شود، جایز نیست، مانند مخالفت با قوانین در بلاد کفر در فرض تحقق وهن دین.
- در غیر این موارد، اصل حرمت نداشتن و تأثیرگذار نبودن عنوان وهن دین است و فعل مدنظر بر حکم اولی خود باقی است.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
۱. ابن ادریس، محمد بن احمد (۱۴۱۰ق). *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*. (حسن بن احمد الموسوی و ابوالحسن بن مسیح، محقق و مصحح) قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۷۶). *الأمالی*. تهران: کتابچی.
۳. _____ (۱۳۸۵). *علل الشرائع*. قم: کتابفروشی داوری.
۴. _____ (۱۴۱۳ق). *من لایحضره الفقیه*. (علی اکبر غفاری، محقق) قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵. _____ (بی تا). *ثواب الاعمال*. (علی اکبر غفاری، محقق) قم: مکتبی نجفی.
۶. _____ (۱۳۷۸ق). *عیون أخبار الرضا* (مهری لاجوردی، محقق) تهران: نشر جهان.
۷. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (۱۴۰۴ق). *تحف العقول*. (علی اکبر غفاری، محقق) قم: جامعه مدرسین.
۸. ابن قولویه، جعفر بن محمد (۱۳۶۵). *کامل الزیارات*. (عبدالحسین امینی، مصحح) نجف: دار المرتضوی.
۹. ابن منظور، محمد بن مکرم (بی تا). *لسان العرب*. بیروت: دار صادر.
۱۰. ایروانی، علی بن عبدالحسین (۱۴۰۶ق). *حاشیه مکاسب*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۱. تبریزی، جواد بن علی (۱۴۲۷ق). *صراط النجاة*. قم: دار الصدیقه الشهیده.
۱۲. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۴۱۰ق). *غرر الحکم و درر الکلم*. (سید مهدی رجایی، محقق) قم: دار الکتاب الاسلامی.
۱۳. جوهری، اسماعیل بن حماد (بی تا). *الصحاح*. (عبد الغفور عطار، محقق) بیروت: دار العلم للملایین.
۱۴. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). *تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*. قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۱۵. خوانساری، سید احمد (۱۴۰۵ق). *جامع المسائل فی شرح المختصر النافع*. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۱۶. خویی، سید ابوالقاسم (بی تا «الف»). *مصباح الفقاهة*. (محمد علی توحیدی، مقرر) بی جا، بی تا.
۱۷. _____ (بی تا «ب»). *معجم رجال الحديث*. بی جا: بی تا.
۱۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (بی تا). *مفردات الفاظ القرآن*. بیروت: دار القلم.
۱۹. زبیدی، محمد بن محمد (بی تا). *تاج العروس من جواهر القاموس*. (علی شیری، محقق) بیروت: دار الفکر.
۲۰. شاکری، بلال، مقاله «نگاهی دیگر به وهن دین و مذهب» دسترسی در: www.ijtihad.ir.
۲۱. شریف رضی، محمد بن حسین، (۱۳۸۵). *نهج البلاغه*. (محمد دشتی، ترجمه) قم: مؤسسه فرهنگی - تحقیقاتی امیرالمؤمنین (ع).

۲۲. شوشتری، محمدتقی (۱۴۱۰ق). قاموس الرجال. قم: جماعة المدرسين.
۲۳. شیرازی، محمدبن مهدی، (۱۴۱۹ق). الفقه القانون. بیروت: مركز الرسول الاعظم للتحقيق والنشر.
۲۴. شیرازی، محمدتقی، (۱۴۱۲ق) حاشیة المكاسب، (علی یزدی، محقق) قم: منشورات الشریف الرضی، چاپ اول.
۲۵. طبرسی، علی بن حسن، (۱۳۸۵ق). مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار. نجف: المكتبة الحیدریة.
۲۶. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۳). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: ناصر خسرو.
۲۷. طوسی، محمدبن حسن (۱۴۰۷ق). تهذیب الاحکام. (حسن خراسان، مصحح)، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۲۸. عسکری، حسن بن عبدالله (بی تا). الفروق فی اللغة. بیروت: دار الآفاق الجدیدة.
۲۹. فراهیدی، خلیل بن احمد (بی تا). کتاب العین. قم: نشر هجرت.
۳۰. فیروزآبادی، محمدبن یعقوب (بی تا). القاموس المحیط. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۳۱. فیض کاشانی، محمدمحسن (۱۴۰۶ق). الوافی. اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علیه السلام.
۳۲. فیومی، احمدبن محمد (بی تا). المصباح المنیر. قم: مؤسسة دارالهجرة.
۳۳. کشی، محمدبن عمر (۱۴۰۹ق). رجال. (حسن مصطفوی، مصحح) مشهد: موسسه نشر دانشگاه مشهد.
۳۴. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی (علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، محققان) تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۵. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). بحار الانوار. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۳۶. _____ (۱۴۰۴ق). مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول. (هاشم رسولی محلاتی، محقق)، تهران: دارالکتب الاسلامیه.